

## ماتریالیزم تاریخی

(۲)

بدین طریق یکی از عوامل عمده در تکامل تاریخ تا امروز، همین تبلور فعالیت اجتماعی و همین تثبیت و تأسیس نیروی خارجی است که خودمان آنرا خلق میکنیم و بالای سرمان مقرر میداریم، و آن نیروی بی‌است از اختیارمان خارج، نیروی بی‌کی که توقعات مسارات اخنشی و باطل کند و محاسبات، اثرانقش بر آب گرداند از همین اختلاف متضاد بین منفعت فرد و منفعت جامعه، آخری شکل مستقلی را بنام (دولت) اختیار می‌کند که نه با منافع حقیقی فرد علاقه‌ای دارد و نه با منافع جامعه، مادر عین زمان شکل فریبنده اجتماعی دارد و رو به‌طرف متکی بر مناسبات منبسطی موجود در خانه واده‌ها و گروه‌های بدوی و ابتدائی باشد (نظیر مناسبات گوشت و خون، زبان، تقسیم کار به مقیاس بز رگ

به مرتبه سلطان محمود (وفاتش در سال ۴۲۱ - ۱۰۳۰ میلادی) (۲۷) با لطمه خیلی بعد از آنهاست.

گمان می‌برم که از این توضیحات فوق این نتایج خود بخود واضح می‌گردد: برای مسافرت فرخی به چغانیان همراه سالهای ۴۰۵ تا ۴۰۶ هجری میتوان سال ۴۱۲ را نیز نشان داد ولی سال احیر قابل قبول نیست، زیرا فرخی شرحی دارد در حق محمود غزنوی که محققاً آنرا در سال ۴۰۸ سروده است. پس باید گفت فرخی در اول بهار سال ۴۰۶ چغانیان آمده است، و حداقل عید مهرگان آن سال و حداکثر عید مهرگان سال بعد در بار امیر چغانیان سر برده است و سپس قبل از تاریخ ۴۰۸ هجری یا درین سال، بدر بار سلطان محمود غزنوی انتساب یافته است (۲۸)

(۲۷) دیوان ص ۹۲ به بعد و رجوع کنید به M. Nazim، همان کتاب، فهرست.

(۲۸) یادداشت‌های فاضلانۀ استاد احمد آتش را، از مجله دانشکده ادبیات چاپ تهران،

نظر بمشکلات فنی طباطبائی خلاصه کرده ایم (اداره آریانا)

و منفعت های دیگر) ، بطوری که سپس به تفصیل خواهیم دید ، خاصه دولتی که مبنایش طبقاتی باشد که قبلا بر اساس تقسیم کار بوجود آمده باشد ، طبقاتی که در هرگونه از چنین توده های بدوی می تواند ظهور کند و در آن يك نفر مالك الرقاب باشد . از آنچه بیان شد این نکته بدست می آید که همه کشمکش های (سیاسی) ، از قبیل مبارزه بین دموکراسی ، ارستوکراسی و منارکی و مبارزه در راه حق انتخابات آزاد ، همه و همه ، محض ظواهر و سطوح امور است ، که در عمق ، در حقیقت آنها عبارت از مبارزات طبقات است و همیشه در جریان خواهد بود (تیوری سازان آلمان ازین موضوع که ایشانرا بفهم مطلب رهنمایی کند که چقدر بن اطلاع ندارند ، و این در حالی که مقدمات مطلب ، بندر کافی در نشریه ای بنام «سالنامه های آلمان و فرانسه (۱)» و در اثر دیگری معنون به «خانواده مقدس (۲)» برای ایشان تهیه شده است .

نتیجه آنکه هر صنف و طبقه ای که برای حصول فیروزی در مبارزه است ، حتی بهنگام فیروزی که الغای کلی نظام موجود و الغای خود و فیروزی را نیز ، چنانکه این امر در صنف کارگردیده می شود ، لازم می دانند ، باید اول نیروی سیاسی کسب کند تا بالانویت بتواند منفعت خود را منفعت عمومی جلوه دهد ، و این گامی است که خواه مخواه بایستی گذاشته شود ، خاص برای اینکه افراد (صرفاً) در جستجوی منفعت شخصی اند ، یعنی منفعتی که با منافع دسته جمعی توافق ندارد (زیرا اصطلاح «خیر دسته جمعی» ، آیین اغفال کننده حیات دسته جمعی است) ، پس منفعت دسته جمعی بحیث يك منفعت ناسازگار و منفعی مستقل از هستی افراد و بالانویت بحیث يك «نفع عمومی» خاص و عجیب و غریبی برایشان تحمیل میگردد ، پس ایشان بایستی درین خصوصت صف آرایی کنند ، چنانکه در سیستم دیموکراسی دیده میشود (۳) . از طرف دیگر مبارزه (عملی) این منافع خاص که (بقیناً) علیه منافع دسته جمعی و منافع اغفال کننده دسته جمعی علم مخالفت افراشته ، مدخله و نظارت (عملی) را از طریق همان (منفعت دسته جمعی) اغفال کننده ، بنام قدرت سیاسی (دولت) حتمی میگردد . نیروی اجتماعی یعنی نیروی فزاینده و بارور ،

(۱) نشریه ای که مارکس برای آن مقاله می نوشت و آن در شهر یاریس بود . مترجم

(۲) «خانواده مقدس» که به اشتراك مارکس و انگلس ، دوست صمیمی اش نگاشته شده . مترجم

(۳) بعضی از دانشمندان انشای مارکس را دور از فصاحت خوانده اند . از جمله متن انگلیسی که

ماز آن این ترجمه را ترتیب کردیم این بند را غیر فصیح و نا درست میخوانند . مترجم

که از تعاون افراد گوناگون سرچشمه میگیرد و تقسیم کار حدورش را تعیین و تثبیت می کند، برای این اشخاص کشف می گردد، چونکه تعاون ایشان بنا بر رضای میل نمی بلکه طبیعی است و نتیجه نیروی متحد خودشان نیست بلکه فشار مغایری است که از بیرون سوبر ایشان وارد شده و از منشأ و مقصد آن غافلند و بنا بر آن از جلوگیری آن عاجز و نه فقط این بلکه آن نیروی عظیم، مستقلاً، از یک سلسله مراحل و منازل خاص، بدون اختیار و اراده انسان عبور مینماید، این که سهل است حتی بر اراده و اختیار انسان حاکم و فرما نردا می شود ...

تصور ما از تاریخ تابع قابلیت مان در توصیف و تشریح جریان واقعی تولید است، و آن باید شامل تشریح چگونگی بسیط ترین محصول مادی حیات باشد، باضافه فهم درک نحوه مرادده ای که از آن ایجاد می شود یا بدان مربوط است، بحیث مبنای عمومی تاریخ (یعنی جامعه سیویل در مراحل مختلف)، غیر از آن باید این لیاقت موجود بود که بتوان جریان مذکور را بطوری تمثیل کرد که دولت می کند؛ و بنا بر آن از همین شروع کار باید در صدر تشریح مجموع مباحث نظری گوناگون و همه جنبه های آگاهی، عقاید، فلسفه، اخلاق و غیره بود، و اصل و منشأ سمت پیشرفت آنها را تعیین و تثبیت کرد که در این صورت خواهیم توانست مجموع موضوعات را در جامعه کلیت شان (و هم از همین جهت عکس عمل این جنبه های مختلف را روی هم دیگر)، باز نماییم. برین اساس دیگر احتیاجی احساس نمی شود که تاریخ مانند نظریه ایدآلی آن در جستجوی کلیه باشد، بلکه دایما روی زمینه حقیقی خود مستقر می شود. تاریخ ازین پس عمل را وسیله توجیه ایده فرار میدهد نه آنکه آنرا بواسطه بیان تأویل و تفسیر نماید؛ در اخیر این نتیجه حاصل می شود که ثمرات آگاهی و صور آنرا با انتقاد نظری و با انحلال «خود آگاهی» و با انحلال «خیالات»، «تصورات» و «توهمات» و غیره نمی توان باطل کرد، بلکه یگانه راه ابطال و الفای آن همان قلع و قمع کردن مناسبات اجتماعی و نظام موجودی است که سبب بروز و ظهور آن خدعه ایده آلی گردیده است؛ آری انقلاب نیروی راننده عراده تاریخ است نه انتقاد همان طور که انقلاب، دین و فلسفه و انواع دیگر نیوری را انحول می بخشد نه انتقاد و این خود بیان میدارد که اگر تاریخ در «خود آگاهی»، مثل روح الروح، حلول کند باز هم متوقف نمی گردد بلکه در هر مرحله آن یک نقش و اثر مادی بر جای میماند و آن مجموعه ای است از نیروهای مؤلفه و رابطه

تاریخی افراد با طبیعت و بین همدیگرشان، و این چیز است که هر نسل را از اجدادش میراث میرسد؛ به بیان دیگر یک عده نیر و های مؤلد، صور مختلف سرمایه و شرایطی که از جانبی، بدین شك از طرف نسل جدید تعدیل و اصلاح می شود و از جانب دیگر این نسل جدید شرایط زندگی خود را روی آن تجویز و مقرر میدارد و به آن طریق تکاملی و شیوه و خاصیت معینی می دهد. ازین بر می آید که شرایط و حالات همان قدر بر سر نفوذ و اثر دارد که بشر به آن دارد و قدری که بشر میتواند شرایط را تعدیل یا ایجاد کند آن نیز در تحول وضع انسان دخل و تصرف دارد.

این عده نیروهای مؤلد، انواع سرمایه و نحوه های تعامل اجتماعی، که هر فرد و همه نسل ها مسلماً با آن دست و گیر بیان اند، لاریب اساس و بنیاد چیزی است که فلاسفه آنرا بنام های «ماده»، «و اصل و گوهر انسان» یاد کرده و در ستایشش این همه سر از پایشناخته یا هدف هجوم و تعرض قرار داده اند؛ ماده از لحاظ نفوذ و تأثیر خود بالای تکامل و ارتقای انسان باین دلیل اساس و بنیادی خلل ناپذیر بوده و جزئی ترین تزلزل و اضطرابی نیافته که حمله و تعرض فلاسفه بران از جنبه خود آگاهی، یعنی وقوف فردی و بصورت «عندی» بعمل آمده است همین شرایط حیات که نسل های متعدد همواره بدان پرورده بوده اند، یک نکته دیگر را نیز معلوم میدارد و آن اینست که، آیا تشنجات انقلابی که گاه و بیگاه رخ نمایی شود، چندان قوت خواهد داشت که نظام موجود را از اساس تغییر دهد.

اگر عناصر لازم برای یک انقلاب کلی (از قبیل وجود نیروهای مؤلد از یک جانب و از جانب دیگر تشکیل یک توده انقلابی) که نه تنها علیه شرایط اختصاصی ای قیام کند که تا کنون در جامعه حکمفرما بوده بلکه در بر این خودخواه تولید حیات، بطریق مرسوم، و فعالیت عمومی، که روی آن قرار داشته (مهمیانی باشد، در آن صورت، هرگاه تکامل واقعی مد نظر باشد، ابلاغ و تلقین آید، انقلاب، ولو صد بار جامعه عمل پوشیده باشد، چنانکه تاریخ کم و نیزم مؤید آنست، کوچکترین سودی را در بر نخواهد داشت.

این اساس متین تاریخ، در طی عقاید عمومی آن که تا امروز میان آمده، با اصلا افعال گردیده و با موضوعی بکلی بی اهمیت و کوچک و ناچیز و غیر مربوط به جریان تاریخ تلقی شده است. بنابراین تاریخ باید همیشه نظر بیک معیار بالاتر از تاریخ و خارج از ساحه آن نگاشته شود؛ زیرا حاصل حقیقی حیات گویا برتر از تاریخ واقع است، در حالی که حیات واقعا تاریخی، از حیات سطحی و عادی و از حیات ع-ادی تر از حیات

دنیوی و زمینی متمایز به نظر می آید. از قرار فوق را بطه انسان با طبیعت از موضوع تاریخ خارج می شود و بنا بر آن تضاد طبیعت و تاریخ ایجاد می گردد. بالنتیجه نمایندگان این نظر به تاریخ صرف همین قدر توانسته اند که در تاریخ محض حوادث شهزادگان و دولتها و همه انواع کشمکش های نظری و مذهبی را تشخیص کنند، و خاصه خودشان را در هر دوره تاریخی به «قصر البصر» عصر شریک و سهم ساخته اند مثلاً اگر انگیزه سوق و تحریک عصری، عوام صرفاً «سیاسی» یا «مذهبی» گمان شده باشد، اگر چه «مذهب» و «سیاست» تنها اقسامی از عوامند حقیقی است، مؤرخ این نظر را می پذیرد. درین حال «نظریه» و «عقیده» چنین اشخاص مشروط و مقید، درباره مسلک و کارشان به نیروی جباری تبدیل قیافه می کنند و کار و مسلکشان را، تحت کنترل و نظارت قرار میدهند و حدود آنرا معین میسازد. هر گاه رسم ناهنجار و زشتی که در آن تقسیم (ار، در جامعه هندی و مصری، موجب ظهور سیستم کاست، در امور دینی و «دولتی» می شود، مؤرخ بدین عقیده میگرداند که خود این سیستم نیروبی است که باعث ایجاد آن رسم ناستوره اجتماعی شده است. در حالیکه مؤرخان انگلیسی و فرانسوی تاریخ را الا اقل بازبچه خدمات سیاسی که آن بواقعیت نزدیک تر است، قرار میدهند؛ هم مسلمانان آلمانی شان پرواز بعالم «روح مصفا» میکنند و میخوانند با فریب دین چرخهای عراده تاریخ را بگردش اندازند...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

دو بیتی

آیم بگذر گاه تو فر یاد کنم	شینم به بلندی و ترا یاد کنم
عمرم به تمنای تو بر یاد کنم	فر یاد کنم هیچ جوایم ندهی
از فکلور تا چکی	